

ص زنی و فرزند خویش از قلعه قزوین و باطن با هوس خام مقام بلند تاج و نیکین
عصایه عصبان شهریار ایران بر چنین بست و طایفه شقاقی را که از ناحیه سدر و ز
و مراغه و تبریز تا حد و دار دیل و معان پراکنده بودند جمع کرد و یکی از برادران
خود را بحکومت تبریز و دیگر را بایالت قراجه داع روان ساخت و خود بجناب عراق
رایت افراخت چون بقزوین رسید اهالی و رؤسای آن سرزمین درهای قلعه را
بر روی ایشان بسته دست بانداختن تفتک کسادند بر سر برج و باره برای اظهار
نام و ننگ داد مردی و مردانگی دادند و صادق خان با گروه شقاقی در خارج قلعه
قزوین خیمه تمام افراشت در آن هنگام از رؤسای نکبت فرجام او بروات با هم
سپورسات بقرای قزوین صادر و اشوب سر مست راهنبار و مساکن مساکین و موطن
متوطنین را خراب کردند و در اندک مهلتی حوالی و حواشی قزوین را بجا روبر
هب و غارت رفتند بهر سودر تا خستد و آتش خود گامی و بی پروایی بهر گوشه
بر افر و خستد و در کلبه بهر بنوایی آنچه از توشه و خوشه یافتند بسوختند و قصه
در اوقات اقامت دوسه کرت پورش بقلعه برده از طرفین جمع قتل و دستگیر
کنند صادق خان در گرفتن حصار اصراری داشت و رؤسای قزوین حصول
این مطالب را منوط بدفع امرای تاجار و غلبه بر سلطان فریدون آثار میداشتند
و بنسوف و تمهیل مناسک گشته انتظار و رود مویکب خاقان موید کامکار
میکشیدند و در حد و دازر با بجان نیز از جور برادرش جعفر خان دل اهل قراجه داع
لاله و ش خونین و داغدار بود و ساغر کام مردم تبریز از درد و تعدی و تعدی
برادر دیگرش محمد علی سلطان تبریز اجامه و او باش تبریز در خانه برادرش را
گرفته از اموال او به و غنایم منهو به سپاه شاه فردوس را مکه انصبیب میبردند
و رسا و ارباب خطانت و ذکا بایدا من عزت کشید و وصول فرج و انتظار فرج میبردند

و در اوقات اقامت قزوین هر دو برادر را از تبریز و قراجه داغ تخریب قلعه خوی
که در آن حال از روی سبای سپاه خالی بودند نبرد نمود و ایشان نیز به همتی بسیار از رعایا
و چریک و ترک و تاجیک و ارباب حرفت و صنایع تبریز و قراجه داغ جمع آورده روی
بخوی نهادند * ذکر و وصول خبر شهادت سلطان سعید به سامع علیه خسر و افاق
و توجه موکب همایون از فارس به عراق * چون واقعه غم انگیز عم بیهوشی در دارالعلم
شیراز معروف شد عاقلان سده سده جلال کردند خاطر مبارک خاقان بلند اقبال
قرین اندوه و ملال شد و چون در آن حال هنگام ارتقا پذیر و تحت کرد و ن فرسا
بود مراعات تقدیم مراسم عزانه بوده میدادند عقاب رایت نیز و زچنگ از آن دیار
خلد آثار بعزم دار السلطنه طهران در طهران آمد از عزم شاه نوبر گاه نودلهای
رهمیده آرام یافت حسینقلی خان را اگر چه در ضمیر خیال فساد جایگه بود اما بظاهر
دستش از کار و قوت رفتارش از پای رفت و بی استیاد بناه نطل و رحمت سلطان
کوه حلم در یادل برد و در خارج طهران شریف با ابوسی حاصل کرد و عاقلقلی خان را
نیز بجزر دور و خاقان مسعود از مشاهده دور باش با سر و سطوت خاقانی دست
از کار بازمانده با اینکه خود را عالم کبری پنداشت زین رو گشت و فرمان خورشید
جوز اعلام و نفر غلام پهرام انتقام او را پای سه سر بر هرش نظیر آوردند و بعد از
چند روز از بروز خیانت بحکم شاهنشاه خطایش دیده از دیدن بر بسته بیلده
بار فروش در گوشه خانه خویش خاموش نشست چون مسند سروری و اورنگ
داوری از پای کرد و ن فرسای خاقان روزگار در استعلا و افتخار بامند
خورشید هوای برابری کرد * خوش بجای خویشتن بود این نشست خسروی *
ناشنیده هر کسی اکنون بجای خویشتن * از جرمت گروهی شکوه شقایق غضبناک
گشته تخت حسین خان قاجار قولار افاسی را با فوجی در یام و چ بجهت اطمینان

اطمینان اهالی قزوین نامزد آن سرزمین فرمود در خلال این احوال محمد و لیجان قاجار
که از جانب خاقان مغفور باینچ شش هزار کس مامور بمحافظت قلعه مشهد مقدس
رضوی بود خبر واقعه وحشت انگیز را شنیده از آنجا حرکت و شرفیاب تقییل رکاب
اقدس خسروی گردید خاقان کشور کشاور و و جنود ظفر نمود و از جمله موبدات
اقبال بی زوال دانسته نیک بقال گرفتد پس سران سپاه و مقر بان در گاه که وان
بایکاه راجع فرمود ابواب خزاین برکشود لشکری جنک جوی پر خاشجوی برار است
بعزم رزم خصم کم عزم عزم نموده بفرمود تا خیمه بیرون و سر پرده بر طرف
دامون زدند و علم اردها پیکر بعزم تنبیه مقرر دین بصفت قزوین در حرکت آمد
و در حوالی قزوین میهنه و مدینه و قاپ و جناح و ساقه و کپن گاه را برار است
و صادق خان نیز از سر شقاق و نفاق در برابر سلطان افاق از جای برخوایسته ابطال
رجال از طرفین پای جرمت در مضمار جلالت نهادند نوایر حویب و ضرب در اشتعال
ند در اول و هله سپاه کردا که رجه پای جلالت افشرده لوازم جان فشانی بتقدیم
رسانیدند ولیکن تیغ فولاد پیکر دلاوران عدو شکر را شکم ترازد سدا سکند و یافتند
باجوج اساز بر شیران دغایکبار کی روی بر یافتند صادق خان شکست برداشته
بگریخت و خاک خذلان بر سر نام و ننگ ریخت لشکر سلطانی بر سر ایشان تاختند
خار و خاتاکه صحرای قتال را از خون ایشان رنگین ساختند بامید اینکه برادرانش
از روی جرم و دانش حصن خوی را بندست آورده و حصار تیر میوزانها را استوار
کرده اند تا در مقام ضرورت پناه بران برند بسراب رسیده اما قبل ازین واقعه
برادران که تیر حسین خان دنبلی از عزیمت برادران صادق خان آگاهی یافته چون
دران روزن حصن خان در قزوین و جعفر قلی خان مایتم رکاب ظفر قریب بود
و فریق دنبلی در زمان تفریق جمع اردوی شاهی از یکدیگر جدا و چون شکستی

بی نا خلد بودند مجتمع گشتند در مریند یاراد برین صادق خان و سپاه آنها مقابله کردند
و ازین سخت فیر و ز شاهنشاہ مویدی آنکه به ترتیب همین دیار حاجت اقتدیات
حمله آنها را شکست فاحش داده برادران صادق خان بحال در نماندند بشتاب تمام
بجانب قلعه تیریز گریزان شدند و در دو ساعت مسافت چهارده فرسخ را بمسارعت
تمام مساحت نموده بتیریز رسیدند از اتفاقات عجیبه آنکه در همان روز که صادق خان
از لشکر فیر و ز غنان تافته بود برادرانش نیز شکست یافته دوسه روز در میان
حصار تیریز دلی از اضطراب مانند سیاه لبریز هر دو برادر با نهایت پریشانی در سراب
بصادق خان پیوستند چون سلك جمعیت اگر ابد نرشد شقایق پراکنده گشت
و خاقان کشور کشار اشاهد متحجیمه نمود غلامان پادشاهی قاتلان خاقان خلد
اشان را دست بسته بنهدمت خاقان کشور کشا آوردند و بفرمان شهر یاری ایشان را
بسیاست رسانیدند بجهت بخشود هرگز خداوندش بران بنده کان شد خلد و بندکش
چون از غلط بخشهای سپهر دون و بوالعجبهای چرخ خوارون امانه و اسباب سلطنت
از دست قاتلین خاقان خلد ایشان بدست صادق خان افتاده بود منشور قصایین
از دیوان خاقان سلیمان نکیس مصر ب ابراهیم خان عزالدین لوی قاجار در استردار لالی
تین اصدار و مساحت خلدایت زنجان از مقدم خاقان جشدشان منبع چشمه
حیوان و منبت کل و ریجان شد و صادق خان عذر شفاعت و پوزش گناه را
عریضه شراعت امیزیدر کاه عدالت بنام ترقیم و امانه و اسباب سلطنت را با ابراهیم
خان تسلیم و بعد از ورود ابراهیم خان بر کاب مستطاب از دیار جهان مداره اور
جرم بخش خطاپوش نامزد حکومت گمرود و سراب شد و در چنین توقف موکب
ظفر نشان در زنجان عریضه عبودیت تو امان از امر او حکام از دیار بایجان رسید
و عواطف میدریغ شاهنشاهی قرین حال همگی ایشان گردید محمد خان ایروانی که

که در رکاب اقدس بود بحکومت چخور سعد مستعد و اسمعیل خان و اجاز
در مرافقت او بکوته والی قلعه ایروان سرافراز شد جعفر قلی خان دینلی که در پیشگاه
حضور باهر التور پیدش از همکنان آثار جان فشانی بظهور میسرسانید بحکومت دار
السلطنه تبریز و خوی سر بلند کردید و هم از آنمکان حسینقلی خان عزالدینلوی
قاجار برای آوردن نعش خاقان مغفور بامشور و قصاد ستور نزد ابراهیم خان حاکم
قراباغ مامور گشت و لوای ظفر نکار از زنجان بدار السلطنه طهران در حرکت آمد
و نظام الدوله سلیمان خان قاجار بجهت انتظام امور کیلان بسمت دار المرزشت
روان و بیست و چهارم ربیع الاول سنه هزار و دویست و دو انزده سر بر سلطنت
از فرقدوم خاقان کشور کشارشک نه طارم میآگردید چند روز بعد از استقرار
در مرکز دولت نعش سلطان علین اشپان را باحفاظ قران و قرامداد و الحان
از دریا بجان و جمع از اکابر و اعیان بدار الخلافه رسانیدند خاقان کشور کشارشک با تمامی
امرا و لشکریان محفهمعفرت مغفوفه را استقبال نمود از تور دیده سلطان و امرا
و لشکریان سیلاب سرشک در فوران آمد جنازه را در عیاری زرینکار نهاد
محمد علی خان قاجار را با مبرز موسی منجم باشی و ملا مصطفی قشقه و ابراهیم خان
عزالدینلوی و قرام و حفاظ بشهد مقدس نجف علی ساکنان التجهه الاف التحف روانه
فرمودند سلیمان باشای والی بغداد با استقبال استعمال نموده لوازم تعظیم و تکریم را
کار بست و از انجمن عشیر مطهر نجف اشرف نقل افتاده مانند کنج در آن خاله پالک
دفن گردید * ذکر جلوس میمنت مانوس خاقان کشور کشار بر سر سلطنت و زبور
یا قن افسر خلافت از فرق فرقدسای خسرو فریدون منزلت * در بهار پونت بیئل
سنه هزار و دو و پست و دو انزده هجری خسرو جهم جاه که همواره ابلق شکر کام سپهرش
زیر آن باد و مراد و جهان در رکاب ظفر اتسایش دو اسبه دو آن افسر مرصع را

از فرق قدسای زیب داد و بساعتی که ساعات سعدرهین او بود و سعود
قرانات قرین او خدیو بی همال پای کرد و ن فرسای بردست سلطنت و گاه اجلال
فاد و بر تکیه گاه اقبال تکیه فرمود سر و ش سر و بر بخش مرده امن و امان بگوش پیر
و جوان رسانید کردن کسان اطراف و سروران افاق از جامه خانه انعام شاهی بر
و دوش خود را بخلاص اقباب شعاع مزین و محلی دیدند طوق بندگی و قلاده اطاعت
بر کردن فادند و غایت به خدمتگذاری و جان سپاری برد و شر کشیدند بخاریت گاه
جلال را بهر کان ادب رفتند و از روی حسن انخلاص و صفای عقیدت جلوس
مانوس را مبارک باد و میمون باد گفتند و خرمین خرمین در هم و دینار از دامن نجر
خسر و جهاندار بنداری برک شکوفه و اوراق ازهار بود از تحریک نسیم هار بهر
سوریمت و شاقان خوردش در خسار از اثار زر و گوهر دامن بحر و کان فی
و جنب و کریسان بار یافته کان حضور شاهنشاهی را بر ساختند و زمین بوسان
در گاه از بین الطاف و اشفاق خاقان عالم پناه سرماهات با و ج سماوات او را خند

* رسیدن شاهزاده محمود ولد تیمور شاه افغان بشرف حضور خاقان کتیستان
* و در همان اوان شاهزاده محمود بن تیمور شاه افغان شرف حضور فیض کجور
خاقان کشور کشاد ریافته از جانب سلطان افاق مراسم دجوبی و اشفاق که مهمانی
چنین را سز بود تقدیم افتاد تو ضیح این ایهام و تصریح این ایهام است که تیمور پناه
افغان برای استحکام بنای سلطنت خود شاهزاده هیابون را که اکبر و ارشاد
او بود و بعهده نموده و در دارالقرار قندهار محل استقلال و استقرارش داد و شاه
زاده محمود را بایالت هرات و نواحی از مباحات بخشید و خود بیلاق و قشلاق را
در دارالسلطنه کابل و پیشاور بسرمیبرد و برادران خود را در بالا حصار
کابل که بمنازل و رزانت ایتی بود باز داشتند در دفاع این حصار متین بنیاد خاطر از

از افساد ایشان اسوده میداشت چون خلع خلعت سلطنت کرده پی سپرد راه
اختر شد شاهزاده زمان که از شاهزاده های پون و شاهزاده محمود که هر بود نزد
پدر حضور داشت افسر بر سر نهادند و ای استعلا بر افراسیاب برادران مهتر سر
بر اطاعت او در نیامورده فیما بین لشکرها انگیزته شد و خونخوار یخته آخر الامر
شاهزاده های پون بعد از شکست بدست او افتاده دیدند اش را از نور پینای عاقل
کرد شاهزاده محمود و شاهزاده فیروز برادر که هر و شاهزاده کامران ولد خود را
با چند کس از اعیان افغان برداشته روی التجار استان راستان نو از خاقان
سرافراز آورد و بعد از ورود ایشان بدارالعباده بزرگت اخبار ایشان در پایه
سریر آسمان جا به عرض عالیخان درگاه جلال رسید خاقان کشورکشاه معصل آقای
مکری بر ایهمان داری و اعزاز ایشان تعیین و فرامین نامی بحکام ولایات صادر کردید
که در هر جا مقدم ایشان اگرامی داشته مرا اسم مهمانداری مری دارند بعد از
ورود بیزم ارم نظم خاقانی و دریافت حضور لامع التورقانی بصقل مرحمت و
عطوفت و شفقت زنگ زدای آینه خاطر او کردیدند و چراغ علمچان نوایی را
حکم رفت که بمواظبت مصاحبت و ولادت مناومت محفل افر و بیزم نشاط و فروغ
بخش ایوان انبساط ایشان کردند * ایراد فتنه محمد خن ولد زکی خان زند در اصفهان
* چون بساط دولت زندیه بدست قهر قهرمان خلد ایشان ملی و بنار د و لنگشان
دی شد از کریمتکان انطاغنه محمد خان و لنگه کچان بادیه کردی بایان پی سر و سامانی
و مرحله های وادی پریشانی * مصرع * هر روز بمنزلی و هر شب جایی * از خوف
جان قضای جهان بروی تنگتر از زندان گاه در بصره و کاه در بغداد بصری برد
و در سر بیغز خیال خامی می نخت مدها در نهایت تشویش و روزی شبی بروزی
مبارساند بعد از واقعه تا که ز خاقان مغفور در حین خیانت صادق خان مغفور

محمدخان از نواحی بصره بآمد و دی از خویشان و اقارب بامید اینکه شاید رود
بیدرمانش روی بیهر ارد روی به بهمان آورد و تجارت از یاور و دستگیر فی دید
باید نوید بنواحی کازران رفته باقیه مبسنی که از طوائف فارس میباشند بر سر او
جمع آمدند و جعی از لشکر قیامت اثر خان شکر سلطانی که مستحفظان خود بودند
بالپر و از او را شکسته با کمال پریشانی بحوالی خیص کریمت و در آن حدود نیز
طبع اعانت و حمایتی از انفاقه نمود و داشت انباری ان جاغت ما بوس گشته
با افغان و افسوس بجانب اصفهان جنت نشان شتافت از اتفاقات حکام و اعیان
اصفهان بعزم استان بوسی خاقان کشور که شاد در طهران بودند یکی از برادران
حاج محمد حسین خان که در اصفهان بود بی آنکه جو پایی حال انجماعت کرد بی باکانه
بر ایشان تاختن آورد و دستگیر شد محمدخان از سروح این واقعه قوی در امر خود
تصور کرده از انجماعت سعادت آباد نزول نموده جعی از الوار که در اصفهان متکین
بودند بر سر او جمعیت کردند و رعایای اصفهان مانند رمة بی شبان بدست ان کرکان
مست افتاد در مدت دو سه شبانه روز اسباب ظاهری ایشان از جامه و افراس
و دینار و در هم فراهم آمد محمدخان حکومت اصفهان را بپیرزا ابد الوهاب مستوفی
مفوض داشته دست با خذ اموال تجار و مصادره توانگران ان شهر خلد اشتها رکشاد
چون این خبر بعرضه او داد کرد رسیدا علیحضرت نخل اللهم حسینقلی خان قاجار
دولو و مهر علی خان داشلو و الله وردی خان مرالدینلو و حسین خان قولاراقاسمی را
بآمد و دی بدفع ایشان مامور فرمود در حوالی جز تلاق فریقین روی دوده انطا یقه
جز کر نیز حاره یافتند حسین خان ایشان را تعاقب کرده روی بصارت سعادت آباد
که نشین ان قوم نموست بنیاد بود محمدخان و همراهان فرار نمودند و خلال
این احوال یوسف خان بخاری نجف خان زند را که در حقیقت هیچ نایره این فتنه

قته او بود باعوان و انصارش گرفته روانه در کام جهان مدار نمود خاقان کشور
 کشایاران اورا از چشمه سار تیغ ابدار شربت هلاک و بوار چشاند و اورا
 که هموار مدروهای ریاست دود بخوت و غرور در کاخ دماغ بپسند داشت
 درم خیاره از در دهان بست و دستم خان برادر زاده او از اسقاع قصه نجف
 خان خود را بجل سبلا خور که محل اقامت باجلان و پیرانه و ند بود کشیدند و بانطافه
 پناه بستند ان جماعت بی عاقبت مطیع ان زمره بد نهاد شدند در ان اوان نظر علی
 خان باجلان بقلعه که منزل محمد خان بود ریخته اورا دستگیر نموده خواست که روانه
 در کام حاله پناه نماید مهدی نام باجلان با جمع محمد کشته محمد خان را از جنگ ایشان
 رها کند و بایاران خود با عانت او برخواست مخالفت ان دو فرقه بدشتر باعث شور
 و شر محمد خان گردید و پیران قسه و طغیان بار دیگر سر بپاوان کپوان کشید محمد
 از دربار محمد و جلال محمد خان قاجار حاکم کزاز و ملا پیر و حسن خان قلی و تقی
 خان حاکم پروجر بدفع ان گروه نصیب شد در حوالی سبلا خور جنگ در پیوست
 در میان کپور دار تقی خان پروجر دی زخمی برداشت و روی به عالم آخرت گذاشت
 لاجرم کاری از پیش نرفت هر دو گروه مخالف راه گریه که برای تمکن و تأمین
 خویش گزیده بودند پیش گرفته بتدریج اجانب از هر جانب بدور ایشان جمع آمده
 شعله فتنه بالا گرفت تا چنانچه بعد ازین مرقوم خامه بیان میشود باب شمشیر لشکر
 عدو شکر لیس کرده کی محمد و لیجان قاجار فر و نشست * وقایع سنه هزار

و دولت و سپرده هجری که سال دوم جلوس میست مانوس است و ذکر حضرت
 موکب جهان کشایان از ریایان بهرم تنیه سرکشان * خاقان کشور کشایان
 از انتصاف جشن نور و زفر و زروی کتی افروز بساحت مهمات ملک آورد
 چون زلال عفش کرد جرایم صادق خان شقایق پاک بست و او بحکم توابع و قی

محمد علی خان قاجار که از جانب شهریار نیکو کردار بمراسم اصفهان نامزد
بود چون از او مجاهره خلافتی ظاهر نبود از کار گذاران دولت پیراشارتی برودع
و منع او نرفته بود مقابل و مقابله او را خلاف رویه کاردانی دیده با اتفاق حاجی
محمد حسین خان یک کمر یکی اصفهان و عمال دیوان از شهر بیرون رفته در نواحی شهر
نشسته دیده بر راه وصول حکم اشرف بر گماشتند و در حدیستقلی خان را با اصفهان
اگر چه پیشتر اهالی شهر از عرضه داشته بودند مجدداً بزبانه سر بر اهالی عرض
و در خوی این خبر صریح بمسامع علیه رسید خاقان کشور و کسان سلمان خان را
با حکام و سرکردگان اذربایجان بتوقف مامور و خود انقیاد با جعی از سیاه پراه
عراق روان گشت و در محال ارواق تبریز محمد خان زند را دیده بسته بیایه سر بر
آوردند و در مید محال گرفتاری او نیک بغال آمد که گذارش حال او بر وجه اجل
آنکه محمد خان با جعی از طایفه باجلان بنحوی که سابقاً رفته ککلتان میان گردید
در سیلاخور بمحصاری نشسته و راه تردد بر مردم بسته بود محمد ولی خان که بدفع
او مامور بود سیلاخور رسیده جنگ در گرفت بعد از کبر و دار بسیار محمد خان
با اعوان و انصار از معرکه کارزار فرار و در نواحی دزفول و شوش تبریدست خیل
فیلی گرفتار و با اشاره حسن خان والی از حلیه پینای عاری و باز نچروغل خواری
بدر کلم خسر وی آوردند بحکم محکم داد و در آن اورا بسلمان خان سپردند
و در منزل میانجی گمرود ابو الفتح خان پسر کهتر ابراهیم خلیل خان جوان شیر آک حکم
با حضار آن رفته بود سعادت ملازمت روی نمود و در ساحت زنجان کوشند
واقفان حضور خاقان کشور کشاکشت که بعد از نصبت خسر و اتفاق از خوی
ب عراق سیان خان راه یوان دور خرگاه گرد آمده از قبیل علی همت خان مهتر قیله
ککلیایی و خان بابا خان سر کرده طایفه نانکلی یکی از راه پورده آید و بانیکه مکرر

مکرو میگفت که شغل خطیر بر ارباب مومنین بود کار منزل شده سودا بی سود موند
سودای ریاست بجاری عروقش جاری و برای مصلحت این مقصدت انجمنی ارسته
و خلاف از میان برخواسته همگی بیان با میان بسته که در هر حال سلیمان خان را
بر خود سرور و مهتر دانند و نام غیر او را در بزرگی بر زبان نرانند و چشم از حقوق
ولی نصبت پوشند و در حصان و حقوق کوشند خاقان بلند جناب ان خو غار اکثر
از ناله چنگ و خروش رباب انگاستند و همایندم عازم مقصد گردیدند و چون
سلطانیه با سران لشکر و عظمای عسکر انجمن مشورت راست بعد از مکالمه رای
یضای خاقتی بران قرار گرفت که از راه همدان و در جزین تیغ مقابله اخته
و کار مجادلت و ییکار ساخته و صفحه عراق از خس و خارا اثر ابرو اخته اید حکم
رفیع بسرازمی محمد ولی خان شرف صدور یافت که بالشکر از قلمرو و علی شکر
و برو جرد و اردکلبایکان کشته مرصد و رود موکب موید و حکم مجدد باشد
پس از سلطانیه رایت نصرت ایت در حرکت آمد حکم قضا مثال بتفریق لشکری
که ابواب جمع سلیمان خان بود صدور یافت و در یکی لغز منازل اینخبر بارکان
دولت رسید که ولنجان بعد از آمدن از برو جرد بر حسب فرمان اشرف بنو اخی کلپایکان
خبر حرکت حسین قلی خان را از اصفهان شنید با آنکه از التفات خاقان کشور کشا
خود را که متر از دیگران نمیدانست نزد حسین قلی خان رفت چون نوای مخالفت
حسین قلی خان بگوش بزرگ و کوچک عراق رسید و این او از ده در اصفهان منتشر
گردید بلکه اتفاق و عاقله روز کار را مهرمادری از دل بپوش و از خم در خروش
آمد چند کت نامهای نصیح امیر و پیغامهای مهرا تکبیر به حسین قلی خان فرستاده و او را
بخدمت و اطاعت دلالت کرد و او از طریق جهالت بر نکشت لاجرم خاطر پاکش
همدم ملاکت گشت و چون لغتانی در حجاب صحاب بر هماری نشست و در منزل

چاله سپاسگاه او را ملاقات نمود و نصیحت کرد بر وی سودمند بنفستاد بلکه
ملك و ملت از صلاح و فلاح او نومید شد و روی توجیه باردوی شهر یار بنک و کردار
خاد تا مگر از جانب آنحضرت رحیم بر وی امید پیوند مهر بانی بتبع منافرت و مناقشت
بریدان نگردد چنانکه آنحضرت را کریم و عفوش راعیم و قلبش را سلیم و دانش را
مستقیم میدانست خلوت کزین پرده عفت در منزل سار و قفراهان دیده بدیدار
قره العین تا جدار روشن کرد و از کار بد افاز زشت انجام حسینقلی خان حکایت
پرداز شد و باین عذر مضت گشت که چون بوجه ملک فارس بخرج پیوجه او کفاف
نمیکند جرات بدین خلاف و اقدام برین حرکت کرده اگر خاقان ملک بخشاکد شرفیج
و ملک شرفیج است در از این نصیحت بزرگ ملک کرمان را نیز بر اقطاع او مضاف
فرماید و از بزرگ همتی دل کوچکی را بدست ارداز منتهای بی منتهای کرمانه
دور نخواهد بود و او نیز سر بر خط اطاعت نماده ترک فتنه سازی و ترک و تازی
خواهد نمود حضرت اعلی در جواب فرمودند که از جانب مادر اضافت ملک کرمان
مضایقتی نیست و اگر از وی امری مخالف رای اشرف و صلاح دولت سرزند بمحققیت
ملك ما و او یکست با جمله حسینقلی خان بکرمان اکتفا نکرده اصقهان را نیز طالب
گشت و چون حضرت خاقانی برای اینکه بحاج و سوه مزاج او بر مهد علیا خصوصا
و بوجه اطراف عموم موجه گردد راهبانه او را سد کرد و او از بحاجت بانه دیگر
سر کرد و بروهه کسر و ششید که مراد او هنکامه ار استن است نه زیادتى معیشت
خواستن روز دیگر تکرر اشادت فرمود تا به نصیحت مشرف و تسویه الوف پردازند
و کار تقسیم ملك بزبان تنع سرافشان و ضرب عبود کران سازند بعضی ها کفان سده
جلال رسید که حسینقلی خان با اتباع کمره در کمره کمر همت بمقابلت بسته خدیو
کشور کبر را آتش خیزت مشعل گشته نه و آخر و فراد رهایی منزل گذاشت

گذشت و مهد نقلی خان قاجار و حاجی ابراهیم خان شیرازی را بجز است اردو
تعیین فرمود بسیار اشارت رفت که چریده و بی اسباب روانه شوند شهریار آگاه
بادله بران سببه در دو فرسنگی اردوی حسینقلی خان خیمه جلالت بسما افراشند
روزشنبه بیست و هشتم شهر صفر الظفر صفوف جنگ برار استند حضرت اعلی
بار دیگر باقامت حجت میرزا موسی منجم پاشی را نزد حسینقلی خان فرستادند تا او را
بر فوق و ملائمت باطاعت دعوت نماید حسینقلی خان از بندد لبسند ناصح دانشمند
از خواب بیدار و از سکر غر و رهشبار کسته دریافت که سهاد در مقابل بیضا
بی نور و عصفور در پنجه شاهین پیروز راست از کار پیکار روی بجانب خسرو گردون
و غار آورد و عفو آنی را بر عفو و زلات خود شفیع کرد بی اختیار پیش دوید
و رکاب حضرت اعلی را پیوسید خاقان صافی ضمار دستی در گردش کرده دستش
بگرفت و از میدان رزم با یوان برنش آورد و لیجان را که از کفران نعت حصان
و لیجان ظاهر کرده بود بحضور شهریار آوردند اگر چه بسپاست اولی بود هم از جانب
خسروی حکم شد دیدش رفت در آن شب هر دو سپاه بر جا بودند ناصح روز دیگر
سکر معکر حسین قلیخان یکجا از جا برخاسته بمسکرها پیون پیوستند بر وفق حکم
خاقان کشور کشانه و آخر وقت بار دوی که همان پوی رسید و از انجا لوی ظفر پیرا
بگمره در حرکت آمده خوانین و رؤسا عراق و فارس که با حسینقلی خان موافقت
دانستند از خوان احسان خاقانی بمواید پرفواید عفو و انقباض شهرین کام شده
با جازت خسرو و جوز اعلام بر آمدیار خویش کام گذاشتند * بیت * شهان پر خوردند
از جوانی و بخت * که بر زیر دستان نیکیند سخت * چون خبر این وحشت با طرف
رسید مظنه بود که شورشی ظاهر شود لاجرم چند کس از امر این نظم مهمات ولایات
نامزد گشت از جمله محمد علی خان قاجار که هم در آن اوقات از امفهان بر کباب

پیوسته بود بعد در فارس و حسینقلی خان بکرمان و نوروز خان عزالدینلو بکوه
کلیپه بیجان روان شدند و مرکب منصور از کمر و پلدار ایمان قم رسیده بعد
از ایالت بصره بپیموسویهد در اواسط ماه ربیع الاخر در آنخلافت طهران از مقدم
حسرو در آن فرق مبلهات بر اوج اسمان سود * صادرات ایام توقف در آنخلافت
طهران * چون فرمان قضائشان بسلیمان خان صادر شده بود که اگر علی هبت کلیپی
و پسرش حسین و خان بیای نانکلی را که در کپن مخالفت جای گرفته و مردم نادان
از وصوبه ایشان فریفته شده اند دست بسته بدر کاه اردبکی خیار خطا و زلال
از صفحه عملش محو گشته از ذلال عفو جرحه نوش خواهد بود بعد از تمکن حضرت
اعلی در مرکز سلطنت سلیمان خان ایشانرا دست بسته بطهران آورد و خود پسر کند
معدن بادشاهی نشست و عرض داشت * بیت * کاین دو چیزم پر کناه آنکسند *
بخت نافر جام و عقل ناتمام * هر که گرفتارم کنی مستوجبم * و در پنجمی عفو بهتر از انتقام
* از کرمی عرق خجلتس عرق رحمت شهر بار جرم پوش بجوش آمده کفرانش را
بغفران عازات فرمود و علی هبت و پسرش را بعد از ناپیدا در دم خونبار و دوزخ
شراب جز لواعضانزه و امتلا شریک گشت و خان بیای نانکلی را نیز با عبدالله خان حاکم
زنجان که چندین خیانت از وی ظاهر گشته بود که یکی از آنها کور کردن توکل خان بود
از حلبه پیناری عاری ساختند ایالت سمنان را به حسینقلی خان ارزانی داشته و لیسان
قاجار و ایاداش نسیاسی از شرف حضور دور و مجبور گذاشت در آن روزها
نواب محمود پوزای افغان از قراری که سابقا مرقوم بیان گشت بر حسب حکم خدیو
و در آن مقام کاشانه کاشان بود هر نضه بنامه تمنانکاشت و استخلاص ملک
موریوت و نوحه بصوب مقصود را از اولیای دولت مسئلت نمود حضرت اعلی مامول
اقرار قبول و اجازت انصافش بخشید و احکام مطاعه بسرافرازی حکام خراسان

خراسان صادر کردید که در اعانت و امداد شاهزاده قدم جد و کد بر آه همت خاد مملکت
مرد و پش او را بدست لرنند و بدستش سپارند و از روی مهمان نوازی مهماندار می تعیین
رفت تا او را بصرت بدار العباد بزدید و کیفیت احوال او بعد از این مرقوم خواهد شد
در خلال این احوال واقفان عتبه جلاله در پایسر بر سپهر تمثال حضرت مهدی داشتند که
جعفر قلی خان دنبلی از پرتو آفتاب اقبال در هنگام توقف از دریا بجان خفاش و شش
هکریزان و از بیم جان در ظلمت کده خبا یای کوه ما کوپنهان و در پناه اگر او بزییدی
و شکاک با عالی تبار بسرم میرد از اسماع طغیان حسین قلی خان حرمت یافته فوجی اگر او
بزییدی را از مملکت مشهور و بایزید با خود یار و یامید رخنه جوئی قلعه خوی را محصور
ساخته حسین خان حاکم خوی را که برادر مهترش بود در تنگای محاصره انداخت
حسین خان کیفیت ماجری را بدرگاه پادشاهی عرضه دانسته و استدعای امداد نموده
حکم رفت که ابراهیم خان قاجار و لوباسپاهی جرار و اناه اند یار و همساکران دریا بجان را
هم فراهم آورده خود را بخوی رساند و حسین خان را از محصنه عناره اند ابراهیم خان
از موقوف خلافت با دریا بجان شتافته با اتفاق سواره و پیاده آن سر زمین از کوه
غازان خوی منهدر و حسین خان نیز از قلعه باو ملحق شد جعفر قلیخان خبردار شد
بمقابله و درامد و در مسانه محاربتی عظیم و مجادلتی جسم از ظهر تا شام روی داده
در یکدم از طایفه بزییدی و شکاک تها بر خاک غلطید و جوی خون در خارج شهر
خوی روان کردید جعفر قلیخان بیاورد آن از معرکه چون بخت خویش روی بر نافتد
سپاه مظفر تعاقب ایشان کرده هر که یافتند کشتند خنایم فراوان و اسبان کوه توان
کسبب غازیان مظفر نصیب شد جعفر قلی خان بعد از مالوف خود را بفرار حبلت
بهینگاه اگر او رسانید که قتل آن آنچه از طایفه دنبلی بود شفاعت حسین خان از درگاه
خاقان کشورستان امان یافته اخباده اگر او از دم تیغ شر و بار بار البوار شتافتد سران

سپاه از جامه خانه انعام شاهنشاه بخلاص فاخره منقطع و ابراهیم خان را بعلاد و خلعت
سر و بر خنجر می مریض زبور کمر شده حکم اشرف بنفاد پیوست که برای رفاه رحمت
و سپاه لشکر یازار و آنه و خود در بن بریز متوقف و بآنچه از موقوفه سلطنت حکم رود

میل نماید * ذکر تعبه و تذهب قبیه طاهره سید الشهداء و نصب در زرین نصریج

سپاس حضرت معصومه علی ابانها الالف التحیه والتسلیه چون خسر و معدلت کیش
بالاعتقاد خیر اندیش را ابواب فتوحات متوالی بمقابلد ضایات حضرت لایزال

بر چهره اقبال کشاده گشت همت بران بست که در از این عوارف و مواهب استعداد

از بواطن موطن سید رسل و سروران سبیل و خسر و آن جزو کل علیهم السلام

نماید که قبض و بسط امور دینی آدم بدست ایشان است و حکم سلطنت و جهان داری

بسته بران پس حکم تعبه و تذهب قبیه طاهره جناب سید الشهداء جاری شد

و چون بنای قبیه طاهره آنحضرت که با مرسلان معذور صورت اتمام یافته بود بنا بر بحیث

سرکاران نااستوارانهم شکافته روی خشت زرش و نشاء غرض قصر یافته بود

بیماشری امین از دیوان قضای این تعیین شد که طاق مرش روان را بردارست عقبه

منین که بمرور شهر و سنین رخه نپذیرد بنا نماید و زری کامل عبار که از تصاریف

لیل و نهار عبار تعیین نگردد برخشته افزاید و امروز بحمد الله سبحانه از مصاری

رای زرین خسر و بالک دین بنیان آن روضه پاک محکمتر از چرخ حقیقتین و خشت

زرینش تابنده ترا از اقلب مین است و نیز در آن اوان سعادت نشان حکم های پون

بتذهب قبیه قبض تو امان ذره طاهره نبوی و بقعه طیبیه بضعه موسوی یعنی معصومه

قم صلوات فرود و اشارت رفت که قبل از اتمام تذهب در زرین بران استانه گرویی

اشبانه نصب کرده اند بحکم خسر و دین پروردگار علی بن ابی طالب در خورد شد پیکر را

بدار ایمان تم برود در جای خویش نصب کرد تذهب قبیه منوره هم بنومقر رکبها و

هو حقه بعمل آمده نقود کثیره و وجوه منظره صرف این کار فرخنده شد و این اثر خیر
در روزگار بنام نامی خدیو جم اقتدار مانده این معنی باعث مزید امیدواری اهل اسلام
گشته خاص و عام بدعای دولت قیام نمودند * ذکر بعضی حالات و بنای قصر
ناچار * رای جهان ارای پادشاهی اقتضای آن کرد که قطعه زمینی غیر آکین را
که در نیم فرسخی شهر طهران واقع بود باخی چون باغ خلد برین مشحون بانواع اشجار
و ریاحین ساخته و بر ذروه تلی چون توده عنبر سار آگه در آنجا واقع بود سرای دلکشا
سازند حکم قضا امضا تا فذکشت تا بنایان و باغبانان اظهار هنر کنند و بر حسب
امر همایون در ساعتی چون روز نیک بختان میمون پینای باخی چنان که فروغ
کلهای آن آتش بجان جنان زده و لطافت آب روانش ابروی چشمه حیوان برده
بر آید چون سطوح بعضی از قطعات مستوی نبود پستش بمحاله بپشته انباشته و بلندش
چندانکه باقرینه مساوی شود برداشته و انواع اشجار فواکه و نار و الوان نعال و ریاحین
و ازهار موسم خزان و بهار در هر قطعه کاشته و بر بالای آن عمارتی دلکشا و سرای
بخت اسامی مثل بر بروج استوار و شرف و ککریه پایدار ساخته شد و در برابر ایوان
دریاچه وسیع که چون چشمه خورشید از میان آن چشمه آبی در فوران بود و آتش
روشن تر از آینه آسمان است احداث گردید درین میان بکوش مهران خلوت
و خاصان حضرت رسید که طایر جان حسین خان دنبلی در سرای جاودان ایشان
بست و جعفر قلی خان بدعوت اجامره خوی که با وی خوی گرفته بودند پشتاب
تمام داخل قلعه خوی گشته بجای برادر نشست و بفاصله چند روز از وی مرخصه
ضراحت امیز بد رکاه خاقان فرود رسید که اگر اقباب رات خسروی ذره پرور
ایدمر ایروی برادر مهتر در نظر است و همسر خدمت گذاری و جان بسیاری بر سر
اگر چه داخل او مکرر مشاهده خسرو کرد و در عمل شده بود و صورت گفتار

و کردارش که هواره مخالف هم میبود در اینده خورشید نظیر عکس نما گردیده
لیکن برای اتهام حجت حکم قضایت صادر شد که اگر در اظهار اطاعت صادق است
و بندگی حضرت را سابق بسرخویش رار وانه در کاه و ناک پایگاه و از ظهور حسن
خدمت و رفع غایله اشتباه نماید از حضرت اعلی باندازه صفای ارادت مورد عنایت
شود و هم در آن روزها با زحمت قلی خان از سپهات اعیال خویش هراسان
و در خفیه ارادت عزیمت خراسان کرده اتباعش او را ممنوع داشتند و از بیم پروز
انحال بار سال هر چند از بار یافتگان حرم جلال در خواست نمود که وجوه مال دیوان
سمنان اخراجات مرا کافی نیست و اگر ولایت دیگر ضمیمه آن گردد جمع با خرج موافق
اید از سحبت کریمان دور نخواهد بود استدهای آن بدرجه قبول پیوسته و رفع
حکومت کاشان و مضافات آن بر کاشانه امالش یافت و چون از یفر زندی اندوه
مند بود شاهزاده از چند عهدتی میرزا راهبر او روانه کاشان نمود فرمود تا هواره
با هم بسر برده مدلس بفرزند شاهزاده خوردند کرد و از بند این هم نیز رهایی
یابد و ولایت سمنان را بشاهزاده کامران عهد و لعی برز انقبض فرمود و ولایت
خرزوبین را بشاهزاده ازاده عهد علی برز اضایت کرد * و قایح سنه هزار و دویست
و چهارده هجری در کرب موکب جهانگشا از طهران بسخت خراسان و سمنان پندش ابور
و نکارش حالات اسامان * چون خورشید عالم افروز روی باوج شرف نهاد
و لشکرش از طلبه سپاه ربیع پشت بهزیمت دادهای همت همایون خسرو جهان
ار ابعاد از انقضای جشن نور و زبیرم تنظیم ملک خراسان بالکاشان چون در
زمانی که خاقان علی بن اشپان نظم عقد دولت شاه رخ شاه را چون رشته همیش از
هم ریخت نادرمیرزا پسر شاه رخ از اسئله سلطان سرپر رضا علیه التمجیه و الشایرون
رفته نخل طوفت افغانه هرات مستقل گردید تا اینکه خبر قصه نامرضه خاقان

خاقان مغفور در خراسان کوشید نزدیک و دور و مملکت خراسان از لشکر منصور
خالی و خاقان کشور که شام مغول لطیفی نایره فساد صادق خان شقاقی و نظم امور
از ربایمان بودند نادر مین فرصت قیمت دانسته خود را بمشهد مقدس رسانید
و در آن ارض اقدس اسود اگر چه بعد از ورود در آنص صراحت نمود مشعر بر اظهار
عبودیت و بندگی بیایه سر بر اعلی فرستاد لکن از حرکات او نسیم صدق و اخلاص
بشام امنای دولت گردون مناصب نهر سپید و چون خوانین خراسان بجز امیر کونه
خان حاکم خبوشان و اللهیار خان حاکم سبزوار همگی در رکاب مستطاب حاضر
بودند بر حسب فرمان قضا جریان ایشان نیز شرف تقبیل استان سپهر بنیان در یافتند
و پیش از حرکت رایت ظفر نشان بصوب خراسان تخت تازه نهال که از ارد دولت
واقبال و مآه نوسه شوکت و اجلال عباس مهرزار که از اختران فرزندان
سلطنت و ستارگان تابان فلک خلافت بچودت طبع وجود دست و داب ادب
و شرافت حسب و رزانت دکامتاز بود افسر هلال پیکر ولایت عهدش بر سر نهاده
و انکثر مشتری اسای نیابت سلطنت بر انکشت کرده بایانزده هزار سوار جرار
همه را بار ماح خطی شغل همه را با سپوف بندی کنار هم بست از ربایمان
و تنبیه سرکشان السامان مامور فرمودند چون شاهزاده کامکار را اول ربحان
بچار عمر و آغاز لشکر کشی و دشمن کشی بود نظام الدوله سلیمان خان قاجار بفرمان
خاقان سپهر و قار در رکاب نصرت شعار شاهزاده پی سپر کردید و ابراهیم خان
قاجار نیز که بفرمان همایون در تیریز متوقف بود حکم رفت که از ملتزمان رکاب
شاهزاده کامباب باشد و سلاله السادات و الاشراف مهرزاهسی که ملقب بمهرزاد
بزرگ و اسلاف او غالب اوقات بوزارت فریمان روایان سابق اختصاص داشته اند
بوزارت انجذاب تصور گشت و نیز در آن هنگام ابراهیم خان که همزاده شهریار

ازاده است بنظم امور عراق و فارس بالشکر انهد و در تعین تو با مر خد و اتفاق روانه
چین کندمان گردید و نیز درین حال عهد اقالسردپوان افندی از جانب سلیمان
باشای والی بغداد بایشکشیهای لایق و اسبان تازی نژاد وارد و در کاسپهر بنیاد
گردید و قریب التفات خاقانی گشته نخست مراجعت یافت پس موکب ظفر فرجام
با احتشام تمام بیعت خراسان در حرکت آمد در منزل دولا بپسر جعفر قلی خان
دنبلی که با خضار او فرمان رفته بود به تقیل سد سفینه شرفیاب و حسین قلی خان نیز
اندر المومنین ککشان وارد در کاسپهر اشقیه گردید و چنانچه محمد خان قاجار
و عباس خان و حسین قلی خان دولا با هفت هزار سوار نیزه کلا را هنر پوش رهد
خوش برسم منقلای روانه ارض اقدس و چند روز منزل فیروز کوه نصیب
خیام ظفر فرجام گردید در آن منزل حسین قلی خان را بعلت عارضه سوداوی که
بمبعض اجزای اعضا اشکال می نمود که بیست و یک روز در آنجا ماندن پراشیده
عارضه اش روی به بهبودی نمود و محلی سرپرست حسابون از راه جابجی و اسب فرار
خیام احتشام در منزل بام زد و در آن منزل صادق خان شقاق و حسین خان قولار
اقاسی با پنجهزار سوار بمرام عزیمت و رزم پینار آنجا رسید و از مخزن خاکی
خاقان روزگار این لالی ابدار او نیزه کوش فرمایند پیش ایشان شد که هر کله
ممش خان کرد با شقاق شهر یاری مستطهر کرد و در کلاه کعبه مثل پدید چون
میرمان بزم اخلاص بنوید اختصاص سرقران شد درجه رفعت و برتری بر امثال
جوید و اگر خذلان ابدی کریان کپوش شد خفاش و همانند دیدن آفتاب سلطنت
دیدن فر و پوشد قلعه او را محصور نموده راه خروج و خولیسر و مسدود و کیفیت
احوال را بدر کاسپهر مثال عرضید از ندلوا می غلتت فرمایان بوم و بر بیعت
نیشابور شقه کشا گردید در کاز نیشابور پسر جعفر خان نیشابوری با نیشابوری شهر

شهر از قلعه بیرون آمد و جبهه ارادت را زمین سود و خاک درگاه سپهر اشتباه را
سجده اندود کردند چون منظور نظر مہر اثر استخلاص قلعه مشہد رضا علیہ التحیة
والثناء و نسیہ نادر میرزا بود مقرر فرمودند کہ جمعی از پیادہ کان برق انکہ بز با سر کرده کان
کاروان در ارتکب تپا بود بمحافظت پردازند موکب والا از ان خطہ دلکش اہازم
مقصد شود جعفر خان بیات کہ در مرحلہ بندی بیات نہاشت و خفیہ بنی اہمام
خویش را بیغاہ اد کہ در طریق مخالفت قدم جلالت افشردہ تا تواند لشکر منصور را
بقلعہ راہ نہند و تا دست دہد پای بر جادہ اطاعت نہند از صد و راین امر نایرہ
غضب اتش لہب سلطانی سر بگرہ اشہر کشید اما چون رحمتش بر غضب سبقت
داشت تخت حاجی ابراہیم خان شیرازی و میرزا شفیع وزیر را بچہہ اتمام حجت
و دلالت اہل قلعه بقلعہ فرستادند حسینقلی بیگ نام از بنی اہمام جعفر خان را انوار
بصیحت ناصحان امین بظلمتکند دل یافت و اہل قلعه را تسکین دادہ بدرگاہ امیدواران
بتاہستافت اہالی قلعه بعد از رفتن حسینقلی بیگ مجددارہ نور دباد بہ ہجاج و عناد
کردیدند فرمان قدر نفاذ بغارت خارج قلعه و محاصرہ نیشابور صدور یافت
لشکر دریا موج سلیمانی چون بلای اسمانی بہ پیرامن شہر تاخستد و قلعه را نیکن اسما
احاطہ نمودہ اتش پیادہ در اطراف شہر افروختند و رایت تاراج افراختند جعفر خان
از مشاہرہ اتش غضب خاقانی خاکستر اسافشردہ کشتہ بچہہ استمالت اہالی قلعه
استدعای مرخصی نمود خقان کشور گتلیس را و ابا حسینقلی بیگ در رکاب بتوقف
امر فرمودہ او را مرخص ساختند و می داخل قلعه شدہ از خیانت دات در پس دیوار
مخالفت سرد زدیدہ دست باستعمال آلات حرب گسار اہل حضرت ظل اللہی و البحر
قہر بجوش آمدہ موج باوج رسانید پس بفرمان قہر مان سپہر مہابت طلسم جسم
ولد جعفر خان را بضر ب تیغ اہن خای در ہم شکستند و اعضای او را بار بارہ

کرده بر ساهره زمین افکندند و اجار و طین را از خویش رنگین ساختند
و دست و پای او را که در حقیقت بریده دست جهالت جعفر خان بود کبر خان
و جوانی فرزند جوان خود بخشود نزد پدر بد که فرستادند و حسین علی پاشا هم
زاده او را لقب خانی معزز و برودشش را بخلاص اقطاب شعاع مزین و مطرز
ساخت لشکر منصور را بنسخه قلعه نیشابور مامور فرمود هر صبح که مهر از گوشه
بام سپهر نور افشان میگردید عصر سه قلعه نیشابور را از آتش توب و تفنگ پرشار
بود و ساکنان آن مکان را شور و زور ستیختن نمود و قنات جاریه را بدست قهر
انباشند و اشجار مشرق را ضرب بتیشه جفا و دره ستم از پای افکندند چهل روز
اهالی قلعه در شکنج شکنجه و عقبات عقاب اسپر بودند تا الاخره از طول زمان بمان
آمده ناله و افغان باسمان رسانیدند و بتدارک آن زیان که از تاج اصحاب جعفر خان
بود گریبان و تالان حاجی روح الامین را که از جمله فضلا و معارف آن سرزمین بود
یا یکی از بنی اصحاب جعفر خان برای استیصال بدرگاه معدلت جعفر خان روان
فرستاده معنی عفو و اغماص و مستدعی مرحمت شاهانه شدند ملتس اهل شهر
مبذول افتاده ملا علی اصغر معلم باسقات اهل نیشابور و علمور گشت بعد از ورود
او جعفر خان نیشابوری روی نیاز بدرگاه فاده بچاک استان حکمران پاسبان
چین سای و بعلا و عفو تقصیرات برودشش بخلاص اقطاب شعاع ارسته آمد
و منشور حکومت نیشابور مقتضی و مباهر و رخصت انصراف از دربار معدلت مدار
شاهی یافت و تراب خان بر و جردی باجعی از تفنگچیان پیر است نیشابور از رکاب
همان مامور گردیدند صادق خان شقاقی بانکه شقاق ذاتی و خیانت او بارها برای
جهان را معلوم شده بود اما نظر بعدم تقاضای وقت از زشتی افعال او قطع نظر کرده
بمعرض مؤاخذة و بازخواستش در نیماوردند مامور شد که قشون ابواب جعی

جعی خود را بر داشته بجای محمد خان قاجار ملحق شود و به اقامت او بمحاصره قلعه مشهد
مقدم مشغول گردد و حسینقلی خان بیات به نیابت جعفر خان در نیشابور متوقف
گردد بد جعفر خان خود ملایم و کجای نصرت انساب و موکب کرد و در نهایت
بجانب مشهد مقدم در حرکت آمد بعد از ورود جنود ظفر نمودند در مهرزاد قلعه
مستعصم گردید و لشکر قلمت اثر حصار را دایره و آرا حاطه کرده قرار و مزایع را
عرضه غیب و قارت نمودند و نظریه مخصوص اعتقاد خسر و پاکدین بالله معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین برای پاس حرمت بقعه رضویه بتصور اضرار اهالی آن روضه
عمرش استان اشارت بتسخیر حصار ظفر نمودند در مهرزاد و غرغاب بجز اختطاب
اقتاده و سایل برانگیخت و جوای ساجل نجات شده بردامن بجز و انگسار او بخت
و عرضه داشت که اگر خسر و بی همال این حصار را باین بنده عقیدت سگال باز
گذارد از شفقت بکران و عنایت بی پایان خدا بوجهان دور نخواهد بود و بجهت
استحکام قواعد خدمت و اخلاص یکی از پرده نشینان عفت را بقصد از دو واج یکی
از شاهزادگان که شهر یار نیکوکار صلاح دانند مخصوص خواهیم نمود چون در بجوی
خسته گان و دستگیری افتاده گان شبهه از ادگان است مقناتش بپایه انجام
و بر جهره امیدش ابواب فلاح اقتحاف یافت و در پانزدهم شهر ربیع الاول پرتو ماهیه
وای ظفر طراز بسمت دارالسلطنه ملهم ان یافت در منزل چناران امیر کونه خان را
مخالع و مرخص و میرزا محمد شفیع وزیر را آوردن عبیده مرضیه اولشبتان شاهزاده
حسینقلی مهرزاد به اقامت امیر کونه خان روانه ساختند و در منزل جهان ارخان
جعفر خان بیات بمقام نیشابور رخصت انصراف یافت و از انجام موکب انجم خپول
در چهار فرسخی آن قلعه نزول نمود صادق خان باللهیار خان نیز در اول مصادفت
و مصادقت باخته بساط حبله را در محفل مشاورت از دغا بازی کسب کرده و استرخا ص

اور ان حضرت نخل الہی استہ اگر کہ پیشتر از ورود موکب سلطانی بقلعہ خود
 رفتہ متوجہ ساختن مهمات و سر انجام پیکش و سپورسات کرد و در ہفتہ یکام
 ورود کوکہ جلال اور اناتامی امور باعث خجالت و انفعال نشود خاتمان کشور کسا
 اور انجملت شاهی سراق از فرمودہ بر زبان الہام بیان گذرانیدند کہ این رفتن را
 بازگشت نیست الہیاد خان قلعہ خود رفتہ نبل و قاحت پر روی کیشد و از قلعہ
 سپاہی نفرودہ رو سپاہی نمود چون خاطر خاطر مایل رجعت بہ بیت الشرف دولت
 بود بہ تمام کار او التفات نفرمودہ از اوق قلعہ را بہ عزیمت تختکاء دولت افراشت
 و ابراہیم خان شاد لو حاکم اسفراین را با سعادت قلی خان بغایری شریفیات لایقہ
 دادہ ہریک را بچمل خود در خصت انصاف ارزانی داشت اصف اندولہ پورزا
 عہد شفیع نیز بندہ عصمت را در انجام بادوی کہمان پوی رسانید در منزل کلاتہ
 بکر و زبجہ اسایش سپاہ نصرت بناہ توقف روی داد روز دیگر اعلام ظفر فرجام
 پر حم نصرت بکشود و خارج بسطام مضرب خجام کرد و ن احتشام کردید حسین قلی
 خان کہ در فرور و زکوه عیش اندوز بود بتقیل رکاب مستطاب تقرب فرود از ان
 منزل بدامغان نزول لجلال و بنہ و انخروق را از ان مکان مرخص و بعزم صید اندازی
 و تفرج صحرا و کوه از رامچشمہ علی حرکت فرمودند بانزدہم شہر ربیع الآخر چون
 روح بہ تن و فیض ہار عالم ارادہ چمن تختکاء سلطنت را رونق و نصارت بخشید

* ذکر توجہ رایات نایب السلطنہ و الخلافہ شاہزادہ عباس میرزا بہمت

از رہایجان و سخنبر قلعہ ہودرو انہرام جعفر قلی خان * قبل از حرکت اعلیٰ حضرت
 نخل الہی بصوب خراسان بنحویکہ سبق ذکر یافت نایب السلطنہ و الخلافہ عباس
 میرزا بجمہ تیبہ سرکشان ممالک از رہایجان مامور فرمودند بعد از ورود اعلیٰ
 حضرت خاقانی بدار السلطنہ ملہران منہبان اکامہ چہ جامع ہا کفنان در کابجہان پناہ

بنام رسانیدند که شاهزاده اعظم بعد از ورود دیدار السلطنه تبریز و روزی چند بجهت
اسایش سپاه آرام گرفته از آنجا بچین یا مخصت فرمود چون جعفر قلی خان بعد
از رحلت برادرش حسین خان و در واد بقلعہ خوی پسر خود را بد رکاب امان
جاء فرستاده متعهد خدمت و مقبل عبودیت شد بود نایب السلطنه بنا بر تعهدات
او یکی از ملازمان حضرت را برای امتحان اقوال آن مددهوش باده غفلت نزد وی
فرستاد و او را با اشارت استدر الشعادت حضور اشارت داد لیکن او اصرار
بر عناد و نفاق کرد لاجرم گوشمالی او لازم گشته بعزم مقاتلت و مجادلت از چین
بام اعلام نصرت فرجام بصمت سلیمان شقه کتاکردید جعفر قلی خان چون از مخصت
شاهزاده والا کھربان بوم و بر باخبر شد یکی از برادران خود را در قلعه خوی
گذاشته باستعانت و امداد جمع لشکر ضلالت بنیاد میان اگر آید بندر آورده
و از لشکراھالی ایروان و طابغہ یزیدی و شکاک و سپیگی بانزد مھزار کس در ہم
کشید و حقوق ولی نعمت را بعقوق تبدیل کرده عازم بیکار کردید چون ایلات
و احشام نواحی خوی و سلیمان از بیم اسبب لشکر قیامت اثر هراس برداشته با ماکن
متوجه کجہ پناہ برده بودند از انجملہ قلعه ہودر کہ از قلاع آن سر زمین در روزات
و منات بیابانی سپھر پرین تیار بود انباشته بنعایس اموال و مشحون بوجود ابطال
رجال و عین زمان کنند اندیشہ هیچک از سلاطین ذوالاقتدار بر کنار بام او
نرسیدہ بود لشکر فولاد جگر از اطراف و جواتب روی ہست بنسختن آن قلعه محکم بنیاد
نہادند و قلعه کبان بدلاکت و ترغیب اندال آفا کرد سپیگی کہ از جانب جعفر قلی خان
ستمحفظ آن حصن حصین و مستقیاق متین بود بای در دایرہ تھر دھادہ بہ پشت گرمی
اسمکام مکان دست باستعمال سیف و سنان کساد لشکر برق شتاب بیکار چلہ
اور کردیدند و آن حصار استوار را در یک لحظہ نسختن و از آب عصام التبار خاک